

۱۴۸
۲



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۸۷
۲۱۲۲۶۹



۶

- ۱
- ۱
- ۲
- ۳
- ۳
- ۵
- ۶
- ۸
- ۷
- ۶
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۱
- ۱۱
- ۳۱
- ۵۱
- ۵۱
- ۸۱
- ۷۱
- ۶۱
- ۵۰
- ۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر

مؤلف رشید الدین مظلوم

موضوع

شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۶۹

شماره اختصاصی (۸۶) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

۱۴۸
۲



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۸۷
۲۱۲۲۶۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر

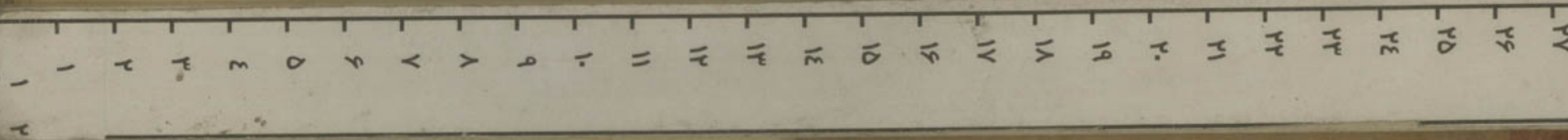
مؤلف: سیدالدین موطول

موضوع

شماره ثبت کتاب

۲۱۲۲۶۹

شماره اختصاصی (۸۶) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما افاض علينا من نعم الرضا والصلوة
على خاتم انبياء وسيد اصفياء محمد وعلى اله الابرار
الاجيار وسلم تسليماً **آية** خن كويد مولف اسنجات
خواجه امام رشيد الدين الاسلام ملك الكتاب ذوالنورين
محمد بن محمد بن عبد الجليل العمري وطواط كه روزي من سنده
خداوند ولي العزم ملك علم عادل خوارزم شاه مؤيد
منصور علاء الدين ابو المظفر اسن بن محمد معين
امير المؤمنين اعنه الله الصار وضايف اقداره كه در ايام

در

دولت او عفو و فضل منظم و بناه اهل مندم طلب فرمود
بر موجب فرمان ساقم و سعادت خدمت مبارك در ايام
چون بر طرف بساط عالي كه بوسه جاي جبار است
و سجده گاه قناران با سيا دم كتابي در معرفت بدائع
پارسي كه از اثر حسان البلاغه خوانند بن سنده نمود
يكريم ايات شواهد ان كتاب را بس نانو شديم
همه از راه تكلف نظم كرده و بطريق تفهيم جمع آورده
با اين همه از انواع ذلل و اصناف حائل خالي بود
واجب شد بر من سنده كه پرورد آن در كاهم و بيدي
از من ان بارگاه در معرفت محاسن نظم و شعر سرد و بنا
تازي و پارسي ساشن و اين مجموعه پر و احسن مرچيد
اين جمله كه آورده شد قبلي است از فضيلت اچنه

پادشاه اسلام را خلد الله ملكه از اقام فصاحت و اساليب
 بلاغت حاصل است مگر خدمت احسن فاقه بقره
 الروح و الطاقه تواند بود و اگر در اجل تاخیر بود در روزگار
 صفت دهد و تقدیر یزدانی بروی تدریس انسانی رود
 کتابی جو احسن ساحت محیط جمع اصناف علم شریف
 و القاب توانی و محاسن نظم و شعر چنانکه چون ذکر عمل پادشاه
 اسلام خلد الله دولته در جهان محله و مؤید بماند و امتداد
 دستور و ایام و تعاقب شعور و اعوام انار اورا معدوم و
 نکر داند و اکنون این کتاب **اصدق السمرقانی** در قافیه الشعر
 نام هفتم و المطلوب الی الله عشره و جل **الترصیح**
 پاری ترصیح در نشانه جو اهر و جنبه جو امر باشد در چهر
 و در ابواب بلاغت این صنعت چنان بود که در پیرایه
 کلماتی

بخشش می سخن خایه گنند و هر لفظی را در برابر او لفظی آورد
 که بوزن و حرف روی متفق باشند و در شعر که حرف روی
 گفته میشود از راه توسع است چه بحقیقت حرف روی شعر را
 ماسد مثال از شعر پارسی مادر مرده چادر برده مثال دیگر پنجه
 و غوی کرده مثال دیگر از شعر پارسی رود کی کوید پت
 کس فرستاد بشیر اندر عیار مرا که مکن یاد بشیر اندر رسا
 مرا مثال دیگر منطقی کوید پت بر سخاوت او نیل پخل
 شمار بر شجاعت او نیل را نیل انکار مثال دیگر کن
 کویم **مشه** ای منور تو بنجوم جلال پوی مهر تو بر بوم
 کمال پوی ستائیت صدر تو ز نعیم و اسمائیت قدر تو
 ز جلال پوی خدمت تو متول دولت پوی حضرت تو مقبل
 اقبال پوی تیره پیش فضایل تو بنجوم خیره پیش شای تو

شمال: در کرامت ترا بنوده نظیر: در شمس است ترا بنوده
 شمال: و این قصیده بس دراز است و از اول تا آخر صحت است
 و غالباً بطن من است که پس ازین در عرب و عجم کس چنین
 تمام قصیده در موضع گفته است **الرصع الخنجیس** هر چند صنعت
 رصع در نفس خود جا بهی عظیم و پاکای رفع دارد چون
 با او علی دیگر مثل تخمین و غیران یار شود پر مایه تر و میند پایه ترا
مثال از شعر پارسی یار سرگشته و کار بر گشته **مثال** از شعر پارسی
 بعضی از مستحکمان گفته **پت** پمارم و کارزار و تو در پاره
 پیم ارم و کارزار و تو در مانی **مثال** دیگر قافی گفته **پت** کویم
 که براتم همی کردانی: کویم که براتم همی کردانی **مثال** دیگر
 از شعر پارسی **پت** هفان من همه زان زلف و غیره گمان
 که همی: بدین زن ببری و بدان زن ببری:

و غرض ازین پت هم مصرع دوم است **تختات** پارسی حسن
 کوزه باشد و این صنعت چنان بود که در پیر یا غم کلماتی
 که از کوزه یکدیگر باشد بکفشن یا پوشتن در نظم یا شعر پارسی و این صنعت
 هشت قسم است **تخمین نام** تخمین ناقص تخمین زائد **تخمین**
تخمین مکرر **تخمین** مطرف **تخمین** خط **تخمین نام** این صنعت چنان
 باشد که در شعر یا در نظم دو کلمه یا بیشتر آورده شود که در کفشن و پوشتن
 چون یکدیگر باشند و در معنی مختلف و در ایشان ترکیب و جدا
 حرکات و تفاوت زیادت و نقصان باشد **مثال** از شعر پارسی
 چندان خورکت زیان دارد: چندان خورکت زیان دارد
مثال از شعر پارسی من کویم **پت** امی حسرت عمه جان حنا
 دور بودن ز روی ت خطا **مثال** دیگر شاعر گوید **پت**
 ایغوال سرای و غنسل سرای بین: بکیر چک چک بچک

اندر و غزل برای **تخمیس ناقص** و این نیز همچنان است که
 تخمیس نام در افتاق حروف و لیکن بحرکت مختلف باشد
مثال از شرپاری جنبه البرج و جنبه البرد و غرض اینجا لفظ برد
 و برد است که حرکت در یکی ضم و در یکی شح است ناقص
 ازین جهت گویند که اگر بحرکت مشفق بودندی چنانکه بحروف
 خود تخمیس نام بودی و در کلام محمد صلی الله علیه و آله
 آمده اللهم كما حشيت حلقى فحش حشيتي **مثال** از شرپاری یکی
 پوشت دست کزیده **مثال** دیگر آگشند و کر ماگشند **مثال**
 از شرپاری قطران کو **نظم** پیاده شود دشمن از اسب دوست
 چو باشی بر اسب سعادت سوارا بر اسب سعادت سوار می
 داری بدست اندرون از سعادت سوارا **تخمیس زاید**
 و این را تخمیس مرفل نیز خوانند و این صنعت چنان بود

که آمد

که هر دو کلمه متجانس بود و بحروف و حرکات مشفق باشند که
 در آخر یک کلمه حرفی زیادت باشد **مثال** از شرپاری چو سب
 سیاه تر از شب و شبه **مثال** از شرپاری من گویم **پت** در حرکت
 رخسار تو ای زپار روی **مثال** از ناله چو ناله کشتم از موی چو موی
تخمین مرکب این صعب چنان باشد که در پیرامان شعر در نظم باید تر
 دو لفظ متجانس یکی مایه در دو مرکب آرد و این دو کلمه است اول
 آنکه در لفظ و خط مشابه باشند دویم آنکه در لفظ مشابه باشد
 و در خط مختلف و این باز پسین را علی مخصوص تخمیس مفروق خوانند
مثال از شرپاری از کونه که یکی مرکب و در لفظ و خط مشابه باشد
 من بازنده ام دور راه عشق تو بازنده ام **مثال** از نظم پار
 از کتاب بدائع الصنائع عطانی از کونه که هر دو مرکب و در
 و در خط نیز مشابه باشد **پت** از آنکه زر و سیم نباشد در دست

بر دم ز زمانه بردش صد در دست **مثال** اگر کونه که در لفظ شب
 و در خط مختلف باشد **پت** سر و بالائی که دارد بر سر و اجاب
پت دلمات و نذر دیدگان زان افش **تجسس** **مکر**
 و این تجسس را مردد نیز میگویند و تجسس مزدوج نیز خوانند
 و این صنعت چنان بود که در پیرایه **ع** در آخر افعال یا است
 دو لفظ متجانس پارد و اگر در صدر لفظ تجسس زیادتی باشد رو بود
مثال از شر پارسی گویند فلان با سر و دور دست **پ** یا گویند فلان
 زار و زار است **مثال** از شر پارسی **پ** یا **پ** اقا و مر ابا دل **مکاتو**
 کار **پ** و آنچه درین دم دو کلنار تو مار **پ** من مانده **پ** جل **پ** مش
 کلزار تو زار **پ** با این همه درد و چشم خونخوار تو خوار **مثال** دیگر
پت چشم من چون چشمه آتومی کشت از مهر تو **پ** تن بخون در چون
 میان چشمه آتومی موی **پ** و قطران را **پ** قصیده **پ** است **پ** و **پ**
 این موعود

این صنعت نگاه داشته و بغایت نیکو گفته و مطلع آن قصیده **پ**
پت یافت زین در یاد کربار کوه هر بار بار **پ** باغ وستان **پ**
 کوه زار کوه هر بار بار **تجسس** **مظرف** این صنعت چنان باشد که در **پ**
 یا شاعر دو لفظ متجانس را در تریا در نظم پارده که همه حروف **پ**
 الا حرف آخرین **مثال** دل کریم از زار ازاد باشد **مثال** از سر **پ**
 معرزی کو **پت** از شر شیخ بودی با و نار از شر **پ**
 و از طعان **پ** مع بودی خاک را از اطعام **تجسس** **خط** این صنعت را
 مضارع و مشکله نیز گویند و انجان باشد که دو لفظ او رده **پ**
 که در خط مشابه یکدیگر باشند و در نطق مخالف **مثال** از سر **پ**
 شت بازیگ **پ** و راه باریک **مثال** از شر پارسی من کویم **پت**
 در خدمت تو اسب معانی بت **پ** حشم **پ** و ز نعمت تو ز دامانی **پ**
مثال هم من کویم **پت** همان خوشتر که نوشی اندرین **پ**

می صافی: همان تمبر که پوشی اندرین موسم خزاکن **مثال**
از شرپاری تو چنین شکیں خال: و من چنین مسکین **حال شفق**
و این را اقصاب نیز گویند: و این صنعت را هم بلغا از حکمتین
شمرده اند و این چنان باشد که در شاعر در شریاد نظم الفا
آرد که عروف ایشان متعارف و متجانس باشد و کفایت
کونه در کلام مجید خدای عزوجل بسیار است **مثال** از شعر
نوامی تو ای خوب ترک نوامین: در آورد در صبر من چو آن
رهی کوی خوش و زنده پس راهوی زن: که عسر کز بام
رغبت ربانی: ز وصفت رسید است شعری ثجری:
ز غمت گرفت راوی روانی: کزانی و این حال جاگرتی
کنی رحم در وقت وزی من کزانی **اجماع** انواع آن است
یکی سجع متوازی: و دیگر سجع مطرف: و دیگر سجع متوازن

سجع متوازی این صنعت چنان باشد که در آخر دو کلمه یا بیشتر که
یکدیگر باشند یا نزد **مثال** از شرپاری کوی باجه و اب حاشه
سجع مطرف این صنعت چنان باشد که در آخر دو سطر یا بیشتر کلماتی
آورده شود که بروی متغی باشند اما بوزن و عدد حروف مختلف
مثال از شرپاری فلانرا کرم سپار است: و مهربی شمار **سجع**
متوازی و این صنعت بیشتر مخصوص نین بلکه در نظم بسیار
و از اشعار موزونه خوانند و این چنان باشد که از اول دو سطر
تا آخر یا از اول دو مصرع تا آخر کلماتی آورده شود که هر یک
نظیر خویش بوزن موافق باشد اما بحروف روی مخالف **مثال**
از شرپاری معود سعد سلمان گوید **پت** شاهی که خسرو
اورا بود و لیس: شاهی که تیغ اورا نصرت بود و فان:
اندزنی کمالش زه بکله یقین: و اندر دم یقینش بر بکند

کمان و باشد که ان موازنه در دو بیت **اقدم مثال** من کویم **میت**
انکه مال خسران کیتی **میت** با جود دست او سپار **میت** و کت
گفت سر ایر کردون **میت** در پیش طبع او دشوار **میت** و ازین
مسعود این بعد در شعر من فراوانت **مقلوبت** و این از جمله
صنعتهاست که در نظم مادرش بر معنی و غریب دارند و آنچه
طبع و قدرت خاطر دیر و شاعر دلالت کند مقلوبت
و معنی مقلوب و از کون بود و انواع او بسیار است **مقلوبت**
از ان انواع چهار نوعی که معروف است یا **مقلوبت**
مقلوب کل **مقلوب مخج** **مقلوب مستوی**
مقلوب بعضی این صنعت چنان باشد که در شعر یا در نظم دو کلمه یا
آورده شود که میان ایشان **تقدیم** و **تاخیر** در بعضی حروف باشد
در **مثال** از شعر پارسی **مکره** که **رنگ** **شکر**

مثال

مثال از شعر پارسی من کویم **میت** از ان جا دو کلمه دو چشم سیاه
دلم جا دو کلمه عدیل عنایت **مقلوب کل** این صنعت چنان باشد
که **تقدیم** و **تاخیر** در همه حروف کلمه آید از اول تا آخر **مثال** از
کس **بک** **ریش** **شیر** **مثال** یارب مار آرام ده **مثال**
از شعر پارسی عنصری کوید **میت** کج اندر شش ساخته خوانته **میت**
بجنگ اندر شش شکر آسته **مثال** دیگر امیر علی نوری کوید **میت**
سینات نیک چایک و برنا **میت** هر چه بگوید طرف کوید و برنا **میت**
هت امین کریم در شناسی **میت** زود بخوان با سکون میر سنا **میت**
مقلوب مخج همان مقلوب کل است اما که دو کلمه که در ایشان
این صنعت نگاه دارند یکی با اول **میت** باشد و یکی با آخر **مثال**
شاعر کوید **میت** ابدانده مطوع از که طبع **میت** بنیاید
ز بهت **میت** سبامی ادبا **میت** و باشد که در اول و آخر هر **میت**

مثال

این صنعت نگاه داشته اند **مثال** شاعر گوید **پت** زان
 دو جادو کس محمود با کشتی و ناره زار و کریان و غویو غم
 روز دراز این صنعت مخ را معطف نیند خوانند **مطلوب** **تجربا**
 این صنعت چنان باشد که در شعر الفاظ مرکب یا در شعر یک مصرع
 یا یک بیت تمام چنان افتد که هم راست بتوان خواند
 و هم واژگوه **مثال** از شرپرسی دارم همه مراد **مثال** از شعر **پا**
پت را ششم در مان در دم کرم یار **پت** رای مرگم درد نامرغ
مثال دیگر ادب نظری گوید **پت** نظر آمد رخت خرد ما
 نظرم نظرم نظرم نظرم نظرم **نظرم** **نظرم** **نظرم** **نظرم** **نظرم** **نظرم**
 از علمهای گزیده و صنعتی سپید است و در بابک
 رد العجند علی الصدر چنان است که بحر آخرت را گویند
 و صدر اول **پت** را و این را شعری پایه مطابقت **مصد**

باز

نیز خوانند و این صنعت چنان بود که در سپهر یا شعر یا اول **پت**
 لفظی گوید و با بحر همان لفظ باز آرد و این صنعت برش نوع است
نوع اول از آن چنان بود که آن لفظ که در اول آورده بود
 در آخر همان لفظ بعینه در صورت و معنی بی هیچ تغییر و
 باز آرد **مثال** از شرپرسی گوهر شناس داند قدر گوهر **مثال**
 از شرپرسی عصبی گوید **پت** عصار بر کفش نه معجز بود
 همی آرد ما کرد باید عصار و مرصیده است و از اول تا آخر
 آن قصیده آن صنعت نگاه داشته ام و اینجا متی خدایان
 ما **پت** و از اول من ربود آن نگار **پت** بدان غنبن
 طرچه پت **پت** نگار است رخساره من ز خون **پت** زجران
 رخساره آن نگار **پت** نگار است در سرمه ابی شراب **پت** در آن
 دوده آن کس **پت** چار **پت** کنار من آرد و س باشد متی **پت**

مرا پند از خون دیده کنار : شاعر غم و اندام از آنک : **برو**
غم او ز صد شمار **نوع دوم** از آن چنان بود که این صنعت همچون پیش
الاکه ان لفظ که با اول کشت باشد با آخر همان باز در بصورت
اما بعضی مختلف و این صنعت بحقیقت تخمین تمام است اما چون
از آن دو لفظ متجانس یکی بصدر او قند و یکی بجز از حس است
علی الصدر شمرند و بدین نامش خوانند و این از نوع پیشین
و بعضی شکل راست **مثال** از شعر پارسی داد یافت هر که داد
داد **مثال** از شعر پارسی شاعر گوید **مب** هوای ترا زان گویم
بعالم : که پاکیزه تر سیر است هوایی : کرانی و این حال چاکر
ببینی : کنی رحم در وقت زنی من کرانی : چراگاه من بود
شیرن لباش : چرانی ز میده در میده چرانی **مثال** دیگر
ابو الفرج رونی گوید **پ** همین تو ملک داد و یسار :

پسار تو عدل خورده یمن **نوع سیم** از آن چنان بود که این صنعت
چنان باشد که همان لفظ بعین بصورت و معنی که در بحر است
در خصوص مع اول پارونه در صدر **مثال** از شعر پارسی شاعر گوید
مبت همه عشق تو انجمن کردم من : همه نیکی کنی کرد او انجمن **مثال**
دیگر **مبت** اگر سپیکر چنان سپیکر نگارو : مرز یاد آنجسته دست بگر
و که از خود دانست کردن : درود از جان من بر جان از **نوع**
چهارم از آن چنان که نوع سیم الاکه معنی آن لفظ که در آخر است
غیر آن باشد که در حواست **مثال** از شعر پارسی گویم **مبت**
کز یابن دامن از فلک : چو ایند ترا هر چه بایت داد **نوع**
پنجم از آن چنان بود که هر دو از یک کلمه پنهان شدن باشد در اصل
معنی متفق اما در صنعت ایشان اندک تفاوت باشد و این **نوع**
قسم اول الکه یک لفظ در صدر باشد و یک لفظ در بحر **نوع دوم**

اکه مک لفظ در صواع اول بود مک لفظ در عمر **مثال**
 از شعر پارسی من گویم **پت** سازای مرا بی مسح حجت **پت** من
 هرگز تا نابوده از **مثال** قدم دوم شاعر گوید **پت** امیر
 اگر مرا مغرول کردی **پت** سرانجام همه اعمال غولت **مثال**
 دیگر عنصری گوید **پت** تا هجران بود است کس ربا
 نقاش است مشک **پت** زلف یارم حسرتی بر باد مشک
 افشان کن **قسم ششم** از آن همچنانست که نوع پنجم **مثال**
 آن دو لفظ که در اول و آخر آورده شود تا از یک کلمه بعین است
 باشند و در اصل معنی مختلف باشند و این نیز همچون **دوم**
مثال قدم اول از شعر پارسی شاعر گوید **پت** نامم از عشق انضم
 شب و روز **پت** و اینک از نامه ششم ام چون **مثال**
 قدم دوم از شعر پارسی عنصری گوید **پت** کرت زمانه نظری **مثال**
 از اندک

از آنک **پت** تو از خدای رحمت زمانه را نظری **المصاد**
 پارسی ضد اخراج باشد و این صنعت چنان بود که در پیرایه
 در شریاد نظم الفاظی ارد که ضد یکدیگر باشند چون **مثال** خار و بار
 و نور و ظلمت و درشت و نرم و سیاه و سپید و این نوع را
 خلیل ابن احمد مطابقت خوانده است **مثال** از شعر پارسی **پت**
پت پدیدار است ظلم و عدل بنیان **پت** مخالف اندک و
 ناصح فراوان **مثال** دیگر من گویم **پت** دلی را وفاق تو سازند
 آبی **پت** عدو را خلاف تو سوزنده ناری **مثال** دیگر من گویم
پت از ابد از خجراتش **پت** تو چون باد کشت **پت** دشمن **پت**
 تو خاک **مثال** دیگر معبود این سعد که **پت** ای سز و کرم **پت**
 کشیده وی شیرین و مخ در حشیده **پت** پارسی **پت**
 در کاری سحت اخذن بود و این صنعت را نیز لزوم

مانند خوانند و این چنان بود که در پیرمایع از بهر ارایش سخن
چیزی را کشف کند که بر و لازم و واجب نباشد و سخن آن
چیز درست و تمام بود چنانکه در آخر اجماع ما آخر ایات پیش
از حرف رومی می آید و حرفی را می گوید که اگر بکنند سخن زبان ندارد
و غرض از آن ارایش سخن بود چون تا کتاب و عتاب و
رقم و رسم که اگر در قوافی تا کتاب و صواب را در هم درت باشد و بود
و بار هم علم از دست بچین با نگاه داشتن امثال آن تا توان یافت سخن را
را بسته در پیکر داند مثال معود این سعد کویدیت از بس که تو
در هند و در ایران زودت و زبک درین هر دو زمین کجایه خون
زین هر دو زمین هر چه کیا روید تا شتر پیش بچهر روین بود و سا
بطرف خون مثال من کوم پت سهم تو در زمین کشت سپاه قدر تو
بر فلک نهاد و قدم بلاصحت ملک تو قرین طرب حد

صدر

صدر تو ندیم دم **شصتین المزدوج** این صنعت چنان بود که در پیرمایع
بعد از آنکه در و اجماع و قوافی نگاه داشته باشد و شرط آن
بجا آرد و باشد در اشای ایات دو لفظ مزدوج باشد که بگوید
مثال از شعر پارسی فلان سرت کزیده و عادت پندیده و عادت
و بخت مسکاری حضرت و طاعت داری دولت موصوف
مثال از شعر پارسی قمری کویدیت چو صین تهره بهم سبکست
جهد کشتن چو صلقهای زده پر کرده دوزلف دو تا **مثال** دیگر
مصراع هزاران چنبر از غنبر بروی روز بر بند **مثال** دیگر ساق
پت زو نیاز کون سپه ابر سپید زمین کشته زرین و زمین
و غرض ازین متهامی پارسی زره و کره و چرخ و غنبر و سپه و سپه
که همه مزدوج و در اشای ایات افتاده است و تصحیح لغت
حصری در همان چیزی ننهادنت و از دواج با یکدیگر خفتند

دو وجه تسمیه ظاهر است **الاستعاره** معنی استعاره چری عاریت
خواستن بود و این صنعت چنان باشد که لفظی معنی باشد یعنی در
ماسعوان لفظ از آن معنی حقیقی نقل کند و بجای آن دیگر بر معنی
بکار بندد و این صنعت در همه زبانها هست و بغایت بسیار است
و چون استعارت بعد باشد و مطبوع بود سخن را از او را این تمام
حاصل کرد **مثال** از شرپرسی باید که سایه شفقت بر سر فلک کشند
و دامن غفور کبریا مان او پوشانند **مثال** از شرپرسی مسعود گو
پت مجرت را جسمی فرود شد سر که عطار از جسمی آمد دم
آخر این روز کار ناقص دون نلکدی زد کار را محکم شد فرم
تبی کنار جهان خاک را پر شد بنور شکم **مثال** دیگر شاعر گوید
مصراع خاک عمل از غمبیر معزولی به حسن المصراع این صنعت باشد
که در پریا شاعر عهد کند تا اول پت از قصیده مصنوع و مطبوع گوید

و لفظاً

لفظ لطف و معنی مدح آورد و از کلماتی که بفعل است باشد
احترار کند چنانکه شعر استیندن آن رحمت آید و طبع از دریا
ان شایسته فراید **مثال** ابو العتج گوید **پت** رتت ملک و فاعله
دین و رسم داد عهد محمد احمد عبد الصمد **مثال** دیگر گویم
پت ای غریب کوس تو در کوشن بانک ارغنون خزع فام از کرد
جیشت کند فیروزه کون دیگر من گویم **پت** مختصیرا
که بتایید آسمان آمد بستر جلالت خدایگان **مثال** من گویم
پت ای لب تو گونه شراب گرفته و عده تو عادت برآ
گرفته **مثال** دیگر معری گوید **پت** ای تازه تر از برک کل تان بر
پرورده ترا خادون فردوس بر بر حسن المصراع این صنعت
چنان باشد که شاعر غزل یا مثنوی دیگر که شعر ابدان نسبت
کرده باشد مبع ممدوح آید بوجهی نخست و طریق پسندیده تر

و در آن سلامت لفظ و سلامت معنی کاوه دارد **مال** از شر پاری عنصری کوه
پت که کستان با دخران زرد شد روستا : اندک
سرخ باشد روحی خند ایگان : و پیش خلاصت عنصری کوه
مال دیگر گالی کوه و از صفت تم مدیح ممدوح آید و این کخلص
گالی بجای خشت و اعتقاد من است که هیچ کس از غرب
و عجم باین کخلص نکرده است و این را کار ماعی سب و مدیح است
پت رخ زرد و سر بریده بکونار و مشجاری کوه که نوک خانه
دستور کوزم **مال** دیگر من کوم **پت** گرفت دین من **پت** در
: بان کف خداوند کوه افشانی **حسن المصلح** این صعب
چنان باشد که شاعر **پت** آخر از شر نیل کوه کوه و بلفظ فصیح و
مدیح چشم کند چه قریب العمد رتبی از شر سبع شنونده **پت**
آخر باشد اگر خوش بود لذت او بیانه و متهامی سابق هر چند خوش

بود

بود باشد در این کوه نماید **مال** از شر مسعود مسعود کوه **پت**
تا در باغ و رانغ اهر سال : در پرح و صرف ذمیت و نور
زلف ای عیسم و غدا ارسمن : چشم بادام و دین انکور : با
عیشت بخرمی موصوف : بادت روزت بفرخی مذکوره
: روز کارت رهی و بخت غلام : فلک سبزه و جهان
: از ازل دولت ترا توقع : تا ابد نعمت ترا مشور : ترا و
خران تو چو بهار : خوش و خرم روح تو چو کبوتر : و این چنین
دعا را تا که فلان باشد تو فلان بادی سحر ای پاری دعای
تا شد خواننده **مال** من کوم **پت** مباد و اصدر توبی من که ناز
تا که محشر : نه ممدوحی جهان چون تو نه مداحی فلک چون من
مال دیگر من کوم **پت** پای تو اندر رکاب عدل نجیب
دست زمانه ترا رکاب گرفته **حسن الطلب** این صنعت چنان

باشد که شاعر در پستی از مدح چیزی خواهد اما بوجهی لطیف و طبعی
شیرین و در شیب الفاظ و معانی بگوشد و شایسته لایق تعظیم و احترام
جای آرد **مثال** از شعر پارسی **پیت** ادب بگیر فصاحت بگیر سخن
بگیر **نه من غمخوارم و نه شاد** **عجب آن غریب نواز** **مثال** دیگر ابوالمعالی
رازمی گوید **پیت** نومی من همه چون زمانه باشد از آنک
همی بگرد از روزگار من تبرا **چه چهره باشد ازین خوبتر که تمیز**
بگیرد که برماند زمانه را و امر امان الظیر این صنعت را **مثال**
نیز خوانند و این چنان بود که شاعر در پیت چیزی نماند که از جنس
بگیرد باشد چون **ماه و آفتاب و تیر و کمان و دل و چشم و کل و لاله**
مثال از شعر فارسی ابوالمعالی برای گوید **پیت** از شک
همی تیر زدن کس حشمت **زان لاله روی نوزده ساحت**
ز غم **مثال** دیگر و درین **مثال** چهار میوه متناسب اند و چنانچه

قصه

عصوم **پیت** چون منق مر تو نامم بر بست **با غنم تو چو چرم**
بگشت **بهر تیر که از چشم تو یادام تو حجت** **در حسه دلم چو مغز پسته**
نست **و کم شعری بود عرب و عجم را که ازین صنعت خالی باشد اما**
درجات حسن تفاوت **اشد المدح** **الوجه** پارسی موجه دور و یه باشد
و این صنعت چنان باشد که شاعر مدح را بصفتی اوصاف حمیده تیا
چنانکه صفتی دیگر اوصاف حمیده او در آن ستایش یاد کرده شود و او
بدو وجهی حاصل آید **مثال** از شعر پارسی من گویم **پیت** آن کس
تبع تو به جان عدو **که کند جود تو بجان کهنه** **مثال** دیگر شاعر گوید **پیت**
زمانم تو توان آفرین گشت خاکت **کنت** **شوان از نامم و نمنم**
المحل **الصدیق** این صنعت را در اول همین سینه خوانند و این چنان
باشد که شاعر پستی گوید که دو معنی را محمل باشد یعنی **مرح را و حور را** **مثال**
من گویم **پیت** ای خواهد صفا شود ز روی تو **طلم** **با طاعت**

تو نور نماید نام **شال** دیگر شاعر گوید **پیت** روسی را محبت دانند
 شاد باش ای روسی زن محبت **شال** دیگر در معنی است
 بزرگی در این صنعت است شاعر گوید **مصراع** بدو تو سپر سادو کس است
 نذیر تا **لید** **مصراع** **ماید** این صنعت چنان باشد که در پیرایه شاعر است
 مویکد و معر کرده باز در معاقب و متجانس چیزی بخواند بوجهی که شنونده
 پندارد که بخواهد بگوید و از معنی باز خواهد گشت **شال** از پیرایه
 فلان مرد می فصیح است جز آنکه خطایکودارد **شال** از شعر بازی
 گوید **پیت** همی بفر تو نازد دوستان لیکن بی نظیری تو در میان
 دهند او را **شال** دیگر وقتی گوید **پیت** کثیری زلف و لیکن
 قامت راست پتن در دست و لیکن چمکان **شال** دیگر
 من گویم **پیت** ترا پیشه عدلست لیکن بگوید کند دست تو در جزا
پیت **الشفت** این صنعت نزدیک بعضی از اهل علم چنانست
 که از معنی

که از معنی **معنی** **پیت** رفته اند باز از معنی **معنی** **پیت** **معنی** **پیت**
 که الشفتان باشد که در پیرایه شاعر معنی تمام بگوید پس هم
 بر عقب بوجه **شال** بوجه دعا ما بوجهی دیگر بدان معنی تمام کرد
 الشفتان کند اما تبصرح لفظ و اما کتاب **شال** از شعر بازی
 باید کرد و در جهان صفت بازی **شال** از شعر بازی
 گوید **پیت** ما را حکم بر معنی فراق خوشتر شد ای صبر
 بر فراق تان بنیت خوشی **شال** دیگر شاعر گوید **پیت** کاش من
 از تو بر نمی سلامت ای فوسا کی تو ام رستن **پیت**
 ایام بجان بکنند باشد و این صنعت را تخمیل نیز
 گویند و این صنعت چنان بود که در شعر شاعر
 نرماند نظم الصافی را کار برد که آن لهاطرا و
 باشد یکی معنی **پیت** دیگری معنی **پیت**

سامع ان الفناط اشود خاطر من معنی قوس شود و مراد از ان
الفاظ معنی غیب باشد **مثال** از شرپاری حکایت کند که بوعلی
روزی در بازار نشسته بود روستائی میکشید بره بهانه
برگشت گرفته بوعلی گفت بره بخت در روستائی گفت شک دنیا
بوعلی گفت بره اینجا بگذر و عسی با ای قهار با نام روستائی
بوعلی را شناخت گفت تو کی علم عالمی حاصل کردی که اینقدر بد
که بره در مقابل ترزو باشد تا بهای بره نسبی بره بخانه نبری
بوعلی از حسن جواب روستائی عجب آمد و اورا اصفی
انچه بهای بره می آمد بداد اکنون در کمال لطایف این سخن باید
مکنت که حالی خاطر مردم بره رود که جا و راست در ار و
که بدو سیم و زرخند و مراد روستائی خود برج محل بوده است
و برج میزان چه سردودر فلک برابر یکدیگر کند و ماده گوا

از شرپاری

از شرپاری علم حکما و لائق حال بوعلی **مثال** از شرپاری **پت**
من ز قاضی سارچی بستم : او بزرگی نمود و او یمنین بر که
سار و یمنین شوندند اردو که دست راست و دست چپ
می خواهد و ساع خیزد مگر خواسته است **مثال** از شرپاری شاعر
کوید **پت** ای سرو بلند پیش نامی تو نیست : در شاخ تو آید کلام
برکت هست : و در این **پت** بخلوی شاخ برک گفته است مردم
پندارند که برک درخت میخواهد و او چنبری دیگر خواسته است
و من وقتی تبر بدو دم و انبازی شاعر پوسته تبر دکت مکن
و هر چه بگفتی بر من عرض کردی و اصلاح و فساد ان **پت**
روزی در بازار شرپاری بروی بگذشت او را چشم خوش
آمد این **پت** بگفت **پت** ان کودکی خب از بد ان چنین
: مار ابلبی همی سازد همان : فی الحال باید و با یمنین

و از من نام آن صنعت رسد اورا اما موصوف غرض ازین لفظ
لب است که چون مردم بشنوندند پندارند که او از لب تان
خواستہ و مراد او لب کودک است و ابزاری را مثل
این لطایف بسیار در افقادی تشبیهات پارسی تشبیه مانند
کردن باشد و اس صنعت چنان بود که دیر یا شاعر خود چیزی
بچیزی مانند کند در صفتی از صفت و اهل لغت آن چیزی را
که بچیزی تشبیه کنند مشبیه خوانند و آن چیزی را که با او مانند
کنند مشبیه خوانند و در صنعت تشبیه نیکو تر و پسندیده
ان باشد که اگر عکس کرده شود و مشبیه را مبتدیه مانند کند
سخن درست بود و معنی راست و تشبیه صواب چون
تشبیه زلف است شب که اگر شب را نیز تشبیه زلف
کنند هم نیکو بود و چون تشبیه مال است بعل اسب

که

که اگر فعل اسب را ببدال مانند کند ختم نیکو بود و اگر در کمال حسن
بدین درجه ممکن باشد باری باید چنانکه تشبیه موجودی باشد حاصل
در اعیان مشبیه نیز موجودی باشد حاصل در اعیان و البته نیکو
و پسندیده نیست اینکه جماعتی از شعر آورده اند و میکنند که چیزی را
تشبیه میکنند بچیزی که در خیال و هم موجود باشد در عیان
چنانکه امکت افروخته را بدریای مشکین که موج او زرین باشد
تشبیه کند و هرگز در دریای مشکین موجود است در اعیان
موج زرین و اهل روزگار از قلمت معرفت تشبیهات ارتقا
معمول اند و تعجب شده اند و در شعر او تشبیهات ازین
جنس است و هیچ کار نیاید و این باب تشبیه را در کتب صنعت
شعر معنی قسم آورده اند تشبیه مطلق تشبیه مشروط
تشبیه کنایت توییت تشبیه عکس تشبیه اضمحار تشبیه

تشنه مطلق این صنعت چنان باشد که در ماسا عصاره
 بخیری مانند گند باد او تشنه بی شرط و تسویت و عکس و اصما
 و تفصیل و ادوات تشنه در غایت کاف است و مثل کوب
 و نشانه و بهره بدن ماند و در ماری چون است و مانند کوب
 و پذیری و آنچه بدن ماند **مثال** از شتر پاری **میت**
 پاران می که پذیری روان ناستی و یا چون کشیده
 تیغ نش افلاستی **مثال** عمق بخاری **میت** جهاں چشم کارن
 خرنکی کرده و حوار خارش بنایه نشاط خواب کند **مثال** دیگر او
 روی کوبید **میت** شرح امر و کونی او مرد دست و کرد مای
 دست و کرد مای طنبور اس **مثال** دیگر من کوم **میت**
 مع و حسام تو چو قلم بدکارا نینده همی شکافد و کرد
 همی زند **تشنه** شرط این صنعت چنان باشد که در پریا
 بیتری

حرر الحکری مانند گند بشرط و کوبد اگر خشن بود می بودی
مثال از ماری فلان چون شیر است اگر شیر عقل دردی
 یا چون بر است اگر اگر ماری **مثال** از شتر پاری من کوم
میت باده و سر و از تشنه تشنه که این سخن بر عاقلان
 خطا باشد و تونی حوامه اگر ماهر اکلاد بود و تونی چو سر و اگر
 سرور اقباب شد **مثال** عمق بخاری کوبید **میت** اگر ماری
 سخن کوبید و کرمونی روان دارد و من انموری سخن کوم
 من انمونی که حان دارد **تشنه** کنایت این صنعت چنان بود
 که در ماسا عصاره در خاطر خود حرر الحکری تشنه کند و کلام
 ادوات تشنه بیآورده تعمیر کند از تشنه تشنه به **مثال**
 از شتر پاری چنانکه و اصغار عجم کونید فلان در مرگاه
 مگاه بر سر زده شیر می نشسته و کر زده ماری در دست

گرفته از ریح طاهر مکره و از سلو فر اغوان پدید می آید
 مراد ازین فصل تشبیه است شمر شده و از تیره ملک ارکوز
 و تشبیه است بزرگد و غار خج و تشبیه است بزرگ
 و خون اعدا اغوان و لکن ازین جمله ادا تشبیه افکند
 و از تشبیه به کنایت کرده است **مثال** از نظم فارسی
 عنصری گوید در صفت زلف **پت** کا و بر ماه دو هفت کرده
 اری پدید : گاه مرعور شید را در غالیه پنهان کنی : که زن
 پوشی و که چو کان زنی بر اغوان : خویشی که زن ساری
 که چو کان کنی **مثال** معری گوید **پت** غاب سگر بار تو هر که بخند
 : شاد که بخند بد لغاب و شکر **مثال** ابو العلاء
 ششدری گوید : همی کریت همی زک اش لاله که گدا
 بیک لاله بکد اشته نهفته ز در **تشبیه** **تویت** این صنعت

چنان

چنان باشد که شاعر یک صفت ارضیات مقصود مکرر و در
 یک خزانند کند و بر گاه هر دو خزر است که خزانند
 از آن قبل باشد **مثال** از شعر پارسی منطقی گوید **پت** **تقطیع**
 آید از دل من و در زمان تو : یک موی خیزد از تن من و ز **پت**
مثال دیگر من گویم **پت** درست در دهان تو همی کن
 نهاد : در دین من ایمن که اندر دهان تست : وید
 صفت نزدیک است قول فرخی **پت** کفم ز دل خویش
 دهان سازمت آید و **پت** کفما شوان کرد ز یک مو
 دهانی **پت** حسم از بواج و لواحق این صنعت است این **پت**
 که من گفته ام **پت** تابنده حوامه اسمانی : که درنده جو
 خرج اسمام : در حسن چو نقش بر پانی : در ضعف
 چو بار پر نیام **پت** **عکس** این صنعت چنان باشد

که در پاشا عدو چنبره را فی المس کبر دو این را بدان باشد
گند و از ابدین **مثال** از شعر عنصری گوید **پت** رستم سورا
کرد سپاه **:** زمین ماه روی و زمین روی ماه **:** روی زمین
از نشان بعل ستوران ببا تشبیه کرده و باز روی هم
از کثرت عبار بر زمین تشبیه کرده است **مثال** من گویم
پشت زمین چو روی فلک کشت از سلاح **:** روی فلک
چو پشت زمین کشت از غبار **:** از ستم مرکبان شده مانند
غار کوه **:** در شخص کشتگان شده مانند کوه غار
انهار این صنعت چنان باشد که شاعر چیزی را بچیزی تشبیه کند
اما بظاهر چنان نماید که مقصود من چیزی دیگر است این
تشبیه در ضمیر او خود همین تشبیه بود **مثال** ساع گوید **پت**
شورین شوم من که بخسبانی زلفین **:** دیوانه شورید

و بگویند

چو کسبانی بکسر **مثال** دیگر مغزی گوید **پت** کشتی بونی
چو امر باید سوخت **:** در ماه تونی سپهر باید کاس
: کورمه و روشنی شمع است **:** این کاشمش و سورا
من از بهر چراست **تشبیه** **تفصیل** این صنعت چنان باشد
که ساع خیز را حکم نماید کند باز از آن برگردد و تشبیه
بر تشبیه بر حج و تفصیل نهد **مثال** معود معود گوید **پت**
ظاهر شفته الملک سپه است و جهانست **:** به راست
ملقمم که نه این است و نه است **:** نی نی سپه که جوید
سپه است **:** نی نی جهانست که اقبال جهانست **:**
مثال ساع گوید **پت** پنداشتم که خط تو مشک است
آن خطاست **:** در مشک این طراوت و این حرم
لجاست **:** و بعضی در این صنعت گفته اند که باید و تفصیل

مشه بر شبنم بیان شود **سیاقه** **الاعداد** این صنعت چنان باشد
 که در هر مثنوی در هر مثنوی نظم عددی را از اسما مفرد ببرد
 نق براند و هر یک از آن بخش خویش معنی دار بود و نام
 بر چهره می دیگر و با این صنعت اگر از دواج یا تجنیس یا تضاد
 یا صنعت دیگر از صنعتهای بلاغت یا شود که این تر و رسیده
 باشد **مثال** از ترپاری با صنعت سجع بنده را این وجوه
 مان وزن و فرزند خویش و پیوند فدای حسد او بد است
مثال از ترپاری با صنعت از دواج فلان در علم و حلم و
 و نسب و رشاد و سداد و هدایت و کفایت نادر زبان
 و واسطه عفت اقران است **مثال** از نظم فارسی بزمنی که
پت جانی از نند او خیمه که انجارسد دیو: جانی برداو
 لشکر گانجا نخر دمار: اسب و کمر و تیغ بد و کیر و قیمت
 و
 و

شت و سپه و تاج بد و مایه متهار: و در کتاب بدائع الصیغ
 عطالی از شمس قیس است که او گوید این صنعت چنان باشد
 که شاعر چند خیر از اسما مفرد بر سرشارد و بعد از آن جمله را
 یا یک یک وصف کند یا جمله را کلاً اما آنکه جمله را وصف کند
 مانند این **پت پت** در دو در دمار و ساز و مهر کین: هر چه
 آید خوش بود زان باره: و اما آنکه یک یک را وصف کند
پت نمود از خط و حصار و زلف خود جانان: یکی بهار و
 دویم لاله و سیم بیکان: بهار و لاله و بیکان او فرود مرا
 یکی سرکش و دویم ناله و سیم افغان: و اگر تا آخر شعر
 مرعی دارد چنانکه بعضی از قدما در تصایح مرعی داشته اند
 از دیاد حسن کلام باشد و بعضی از شعرا می عجب چون
 رامی از قیس سیاقه الاعداد داشته اند از آنکه شاعر

عدو را رعایت کند ز مرتب وضع اعدا بالعکس ترتیب
ان یا شوش **اقسم اول قطعه** یک شبی باد و سه چاهی
رخسریان درکش **پنج شش** کاسه می غم در کار دور
معت اعلم مرابری **مست** نعم **کر بود ملک و**
بود فلک خدمتکار **میدم** الخمه و زباده صافی دوسه
میشام که رماند ز خودم و از این **اقسم دوم قطعه**
دو نه کله از من **سوی** **مست** در هشت باغ خلد بر
مست کشور بستم و کردم **شش** همه را الملاحظه بیقین
پنج و چار و سه و دو بلکه یکی نبود مثل او بروی زمین **اقسم**
مانند نیت اول این **قطعه** پنج روزی حسه کراشد چاه
بالش مکتب گاه **چون** سه کاسه خورد میخواید یکی را زین
دو کار **مامی** و **ممشو** مطرب و الماد برزم عیش

یا سلاح و اسب **دایم** روز نرم و کارزار **هر دو بی** صلت
ای خوش وقت ان شاهی که او **کر** و این عدالت چون شه
ما حیثیانه و همان بعضی **اقسم** سیم داشته اند این **مست** ظهیرا
مست فلک بر خوا انعامت **پنج** انکشت از **مست** و
سکها چاره پس لو کرده اند **ثین الصفا** ان صنعت چنان شه
که در پیر یا شاعر هر یک چیز را **بجد** صنعت بر توانی یاد کند
مثال از شهر پاری فلان راست کفار و نیکو کرد راست
و کو تا و دست و خویشین **دار** است **مثال** از شعر پاری غنچه
مست شاکیتی خسرو شکر کش شکر شکن **سایه** یزدان
شکوره کشورستان **مثال** دیگر مسعود سعد در صنعت
اسب کوید **مست** ساران بادامی کوه سکر **زمین** کوب
ره انجام تا و **مثال** دیگر من گویم **مست** جهان کبر شاهی

عد و بند شیری : صف آرای کردی سپه کش سواری
اعراض الكلام قبل الاتمام و این عمل را ارباب صناعت حشو
نیز خوانند و این چنان بود که در بیت معنی آغاز گیرند
ان معنی تمام شود سخن دیگر در میان گوید انکاد تمام
کردن ان معنی شود و ان حشو بر سر نوع است حشو
حشو متوسط : حشو طبع : اما حشو آوردن لفظ زاید بجای
که بیت را آباد کند مثال از شعر پارسی کمالی گوید بیت
از بکه بار منت تو بر سرم نشست : در زیر مش تو بنام
مستم : لفظ نخ درین بیت زیاد است که آب ان
شعر را برده است چه بنام مستم هر دو یک معنی است
حشو متوسط ان صنعت چنان باشد که آوردن ان لفظ را
و یا آوردن یکسان بودیه متحسن بغایت بودیه متعجب

من کلام

مثال من کلام بیت رنج بر روی تو ای دل رباهی سیمین
دلم ندیم ندیم شد شم عدیل عنا : لفظ دل رباهی
متوسط است حشو طبع این صنعت چنان بود که سیمین
آوردن او بیت را بسیار آید و سخن را حسن و در واقع زیاد
و این حشو را وزج بنام خوانند مثال از پارسی من گویم
خیالات لیفت که برین بادا : منازل در ارواح اعدا
گرفته المتلون این صنعت چنان باشد که شاعر بگوید
که از ابد و وزن یا بیشتر بتوان خواند مثال انکه بدو وزن
توان خواند از شعر پارسی شاعر گوید بیت امی ست
سکین دل سیمین فها : وی لب تو رحمت و عن بلا
مثال انکه به وزن توان خواند شاعر گوید بیت رخ تو لاله
حمر خط تو سنبل و ریجان : تن تو غیرت کله قند و تو

بستان : واحمد مشوری محضری ساخته و از او نشی
شرح کرده و نامش را اکثر الغراب بنامده و جمله اسباب
ازین قتل و اسلوبت و در اینجا مبنی آورده که بسی و نه
وزن از اتوان خواند **امثال** این صنعت چنان باشد
که شاعر در یک بیت یک مثل آورد **مثال** از شعر
ابوالمعالی رازی گوید **بیت** مادی روزگارم از آن
دان نیم : آری بر روزگار شود در رسم **مثال** دیگر
گویم **بیت** عالم از بهر تو میسازد و نذر : حادثات بحر خواص
از بی کوه کشد **امثال** این صنعت چنان بود که شاعر
در یک بیت در مثل آورد **مثال** ابو الفتح گوید **بیت** به هر که
تبعی دارد در حرب باید رفت : نه خمر که دارد باز هرگز
باید خورد **مثال** دیگر عنصری گوید **بیت** چنین بنامید شیر

خردان

خردان آسار : چنین کنند بزرگان جو کار ماندگار **مثال**
دیگر من گویم **بیت** لولوجه قدر دارد اندر میان بخت
کو هر چه قیمت آرد اندر نیم گمان **مثال** این صنعت
چنان باشد که شاعر قصیده با طبعه گوید که از او فایده
باشد بصلوی یکدیگر **مثال** از شعر پارسی من گویم **بیت**
ای از مکارم تو شده در جهان خبر : افکنده آری
آسمان سپر : صاحب قران طی و بر شحت خردوی
: هر که بنوده مثل تو صاحب قران دگر : بارای سرد
بخت جوانی و کرده اند : اندر سنا و جاه تو سر و جوان
مهر : با مویک سادات تو هم کف شرف : با مویک
سعادت تو هم غمان طفر : کیسی زبان کشاده و بیخ
فلک : بسته ز بهر خدمت تو بر میان مگر : مرا یقین

که همه ایات آن ذوق فیت است اما درین وضع میسر
 کافیت **تجاسل العارف** پارسی لفظ تجاسل خوشتر از ان
 ساختن باشد و پارسی عارف دانا بود و این صنعت چنان
 که در مایه ساع در سر یاد نظم خرمی مکرر و مکررند نام که حسن است
 یا چنانست هر چند اند اما خوشتر از انادان سازد **مثال**
 از شر بار سه در تعارف مرد ماست که گویند نام فلان
 آدمی است یا نوشته **مثال** از شر پارسی غصری گوید **پت**
 در زیر امر اوست جهان و جهان خود اوست **پت** یا رخسار
 جهان است یا جهان **مثال** دیگر من کوم **پت** زمین است
 این ندانم یا سپهر است **پت** سپهر است این ندانم یا زمین است
السؤال و الجواب این صنعت چنان باشد که در یک **پت**
 یاد دو **پت** سؤال و جواب آورده بود **مثال** از شر بار
 موز

معری گوید **پت** کفم مر سه بوسه ده اما هجده بان **پت** کفا
 ز جور بوسه سیانی درین جهان **پت** و این قصیده از اول **پت**
 برین شش است لفظ کفم که سؤال است در سر مصرع اول
 و لفظ کفا که جواب است در سر مصرع دوم است و باشد
 که سؤال و جواب بلفظ کفم و کفا نباشد ملفظ دیگر باشد **مثال**
 معری گوید **پت** پیام دادم نزدیک آن تب کشمیر **پت** که در حلقه
 زلف دلم چه است اسیر **پت** جواب داد که دیوانه شد **پت**
 رخس **پت** بره نیارد دیوانه را مگر **پت** **الموشح** یا رسی و شاکر
 بند باشد مصرع بجا هر دو موشح و شاکر بسته باشد و این
 چنان باشد که در اول ایات یاد میانه حرفی یا کلماتی آورد که
 حرف یا آن کلمات بعینیا او بصحیفها جمع کرده شود پس تا مشتمل
 یا لقب کسی بیرون آید و این صنعت **پت** و **پت** بسیار است

پسر در قصاید کار دارد و من این ارجحه استسما در مثال
 به پستی چند اقصا کنم تا کتاب دراز نکند **مثال** از سحر
پت معشوقه دلم بتی اندوه نجات : حیران شدم و
 کم ملیکیر دست : مسکن تن من زبانی سخت شست
 دست غم دوست شست من خورد شکست : خون
 حرفهای اول مصرعها را جمع کنی نام **مخمس** می رود این بدوین
 موش اگر بر شکل در حسی کرده شود مشهور خوانند و اگر بر شکل
 حیوان کرده شود **مخمس** و منصور خوانند و اگر بر شکل دایره
 کرده شود **مور** خوانند و همچنین بر این شکل که کرده شود بدین
 نام خوانند **مربع** پارسی مربع چهار سو باشد که چهار پت
 گفته شود یا چهار مصرع چنانکه اردو را نام خوانند و هم
 از پنجا **مثال** از شعر پارسی **پت** بجای : کارا : که داری

: وفا : کارا : وفا کن : بدل : بی حیا : که داری : بدل
 دوست : مرزا : وفا بی حیا : مرزا : بهتر است **مثال** دیگر از شعر
 پارسی من گویم **پت** از وقت : اندلسه : من دایم : سمارا
 : آن دلبر : که عشق : با دردم : و سپدارم : من دایم :
 با دردم : دلی مونس : دلی یارم : سمارم : و سدارم
 بی یارم : و عشقوارم **المسطح** این قصبت خوانند
 که شعرا در سه می باشد **مسطح** قسم مساوی کنند
 آخر هر قسم **مسطح** نگاه دارد و در آخر قسم چهارم **مسطح**
 نگاه میدارد و این را **مسطح** مستخرج خوانند **مثال** از شعر
 پارسی **مستحضر** که بدست ای ساربان **مستحضر**
 خبر دیدار یار من : تا مکت زمان را ز منی کنم : مربع
 اطلال و دامن **مربع** از دم پر خون کنم : خاک دامن

کلکون کنم : اطلاع را چون کنم : از آب جسم چون
 : از روی یا حسه که می : ایوان همی منم همی دور
 ان سر و سبی : حالی همی منم همی : حالی بودید
 : بادوستان در بوستان : سد کرک و رویه را
 : شد جعد و کرکس را وطن : بر جای طس و حام
 : کوران نهاد شدنی : بر جای حنک و نامی
 نی : او امی راعتت و زغن و رو بود که افتام
 از نه زیادت شود اما نه معر و ف رات و پاری
 نوعی دیگر می گویند و ان چنانست که پنج مصراع بگویند
 بر یک قافیه و در اخر مصراع ششم قافیه اصلی
 که بنا بر این باشد پانزده مثال منوچهری گویند
 پت آمد باکت خروس : نمودن می حوارکان :

: صبح نخستین نمود : روی سطرارکان : که کلمه
 : حاد و بازارکان : روی مشرق نهاد : خسرو
 : ماده فراز آورد : حان سحرارکان : و مصراع ستم
 در نتیجه ترک شده بود و مستط که مشهور است میان پارس
 اینست و ان پیشین را مستط خوانند و بدانند که مستط قدیم
 و اصلی انت **الملک** این صنعت چنان باشد
 که شاعر یک مصراع پارسی گوید و یک مصراع تازی
 و روا باشد که یک بیت پارسی گوید و این
 زیاد نیست و او بود و بعضی داده بیت تازی و ده بیت تازی
 روا بود **مثال** شاه از قول مصنف بود کاتب انشعری
 شاه آورد **پت** سل المصانع رکنا تختم فی الفلوتی
 وقت در آب چه دانی که در کنار فراتی **مثال** دیگر هم از او

پت ترجمه دلی باید المعالی و وصالی اوست
 بگوشت کر سالم ناله زار ز سوز ناله زارم بنالی
المقطع ماری مقطوع پارومان باشد و این صفت **خانی**
 که شاعر در پستی کلماتی آرد که حروف صحیح کلمه از جمله
 هم نپونند **مثال** من گویم **پت** تا دل من هوای جانان کرد
 شدم از لهو و شادمانی **فسر** دار و دردم عشق آن دلدار
در دلداز زارد و زرد و غرض ازین دو بیت
 آخر است که شاید این معنی است و این شعر را عطا
 توضیح کرده که این صفت بدو طریق است یکی آنکه اتصال
 الحروف یکدیگر اصلا مقصور نباشد و دیگری آنکه اتصال
 مقصور باشد اما بحسب رسم الخط باید انوسند و حاج
 هر دو طریق است این **بها** آواره زار روی آن دلدار

و آرد و در دوری اول زار در زور و زار دور
 آرد و دور دور زار زار آرد اول این **بها** بر طبق
 دو **پت** شده و بیت دوم **طریق** اول است
الموصل ماری موصل سوخته باشد و این صفت **خانی**
 که شاعر در بیت ماصراع کلماتی آرد که حروف صحیح کلمه
 از جمله در پیشتر از هم گسته نباشد **مثال** از شعر
مصراع بس که غم عشقت صعبت بس **انف** این صفت
 خانی باشد که در ماصراع کلماتی آن گشته در
 یاد نظم که یک حرف از حروف محکم با حرف بیاد
 پکنند **مثال** از شعر ماری حذف الف دولت قرینه
 حضرت است و لغت شیخ خدمت تو بر که بصیرت
 و حضرت منع تو است که کند لغزش و فخر مؤید بر

مثال از شعر پارسی **خند الفت** را چنین بر بسته و در صورتی
 زرد و زلف جعدش دو خط غنبری : دو لب عقیق زرد
 عقیقش دورشته در : ز کس دو چشم زرد و ز کس گل
 طری : چشم و دور زلف و دو لب همه سه مشعبد اند :
 در یکدگر گرفته همه سه و دلبری : خلد برین شدت نگر کن
 بکوه و دشت : صد گونه گل شکفته بهر سو که بگری :
 سرخ و سپید و زرد و کبود و بخش و لعل : نور و ز کرده بگل
 صبرک زرگری : خیره شود در چشم تو چون بگری بدو :
 هر سو که بی نمی ندهد دل که بگری : کوئی که مشتربست بهر
 ز کسی درون : رخسند همجو در رخ معشوق سعری **الفاظ**
 پارسی **رقتا** سیاهی باشد که با او لفظهای سپید امیخته
 بود و این صنعت در ابواب بلاغت چنان باشد که در پی
 باشد

یا شاعر در تر یادر نظم کلماتی آرد که یک حرف از آن کلمات
 مشغوط و دیگر حرف از آن کلمه عاقل باشد **مثال** از شعر پارسی
 من کویم **مصراع** غمزه شوح انضم حسه بندل جان من **انحفا**
 پارسی حفا بودن یک چشم اسپ سیاه و یک چشم کبود
 ماسد و این صنعت در ابواب بلاغت چنان بود که در پی
 یا شاعر در تر یادر نظم کلماتی آرد که حرف و ف یک کلمه
 جمله مشغوط باشد و حرف کلمه دیگر جمله عاقل **مثال**
 از نظم پارسی **مصراع** صشر ملک بی عهد و بخش ملک بی عهد
مثال دیگر من کویم **مت** زین عالم شد او بخشش و مال : تیغ
 اوزنیش **ممالک** شد **المصنف** پارسی آن لفظه دار یابی لفظه یاب
 فطاه و حرکات باشد و این صنعت چنان باشد که در پی باشد
 در تر یادر نظم الفاظی استعمال کنند که چون آن الفاظ

صورت نگاه دارد اما نقطه و حرکات نگاه ندارد و بگردش
و آفرین حجاب و تقرین کرد و این مصحف دو گونه است یکی
مصطرب و دیگری منظم **مصحف منظم** به چنان بود که حرف
در هم پیوسته بود و بجد و فکرت مقاطع و مفاسل کلمات
پیدا آمد تا تصحیف حاصل آید و مثالی که در نسخ بود کاتب
بجهت سیاه شدن آن فقرات توانست خواند فلند او نشد
و این فقرات از نسخ اصل است که و این همه را **مقاطع**
کلمات پیدانیت در تصحیف بجد و تکلف پیدا می آید
و اما **مصحف منظم** آن چنان باشد که هر کلمه را علی حد **تصحیف**
توان خواند و مقاطع و مفاسل کلمات در تصحیف معین
و مین باشد و در اشراج بجد و فکرت حاجت نیفتد **مثال**
از اثر پارسی مادر میان دولت می رسم چون نقطه را **نقطه**

مع حجو کرد **مثال** و مکرر یکی از مکرسلان است زمین الورا
الطمانا محند و ما نقطه زا بهوزاد در زیر بار زمین و نقطه خا **نقطه**
که در زیر آن گذارند و لغزش بردال آن کلمه افتند نشا
و آفرین حجاب و تقرین شود **مثال** از نشا پارسی **مخت**
صد تیر رت نقاط سپاهی سایش است و چون **نقطه**
سرحی بخوانی خود دشنام بود و ایات خدی از سوز
در نسخ بود که معر و نبود فلند نوشته شد عبارت **مصحف منظم**
که من تصحفات محصری ساخته و در اینجا هم نظم و **نظم**
خویش آورده ام هر که از ابد است آرد بیشتر تصحفات **تصحیف**
معلوم شود **الترجمه** این صنعت چنان باشد که شاه
معنی پت تازی را پارسی نظم کند یا خدی را ایامی
پارسی را او از برای در کونه مثالی آورده شد **مثال**

از حدیث صحیح مولانا و معتدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

بشمار نخیل بجادش او در ش ساعه گوید **پت** :

مرکه را مال مست خوردن میست : او از آن مال بهره که

ماد : یا ست اراج حادثات برند : یا میراث خوان

بگذارد : روحی فسادک یا مولانی **شمار** دیگر از **شمار**

در معنی این **پت** حافظ شیرازی که کشتی شکستیم :

یا کشتی شکستیم امی باد شرطه بر خیز : شاید که بار پییم

دیدار **شمار** : سوال کردند قطعه جواب گفت که

پت القطعه که ترجمه سوال است اینست **پت** بعضی

نشسته داند : قومی شکسته خوانند : هر کس کند چید

اثبات مدعا را : کشتی شکسته **پت** : هر کس که روح باز ماند :

در لغت صورت **پت** : دیدار **شمار** **شمار** من گویم **پت**

م

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

ناصر و حسد و روان دو پت اینست **پت** کردم بسی

ملاحت مرد و خوشش را : بر فضل بدولیک ملاحت **شمار**

سود : دار و زمانه نکش دل من زد انشم : خرم دلی که

دانش اندر میان نبود : ترجمه آن **پت** من همان کویم

کان لاشه خوک : گفت و میکند نسجی خانی : چرخ ما کیم

راه روم : که مرایست جز این در مانی : یا میرم من با خربند

یا بود راه ما یا مانی **شمار** این صنعت چنان باشد که **شمار**

نام معسوقه یا نام چیزی دیگر در **پت** پوشین **شمار** **شمار**

و اما بقلب و اما بحجاب و اما بپشه و اما بوجهی دیگر و این

و این صنعت چنان باید که از طبع نیک دور نبود و از تطویل

و الفاظ ناخوش خالی باشد و این صنعت از **شمار** **شمار** **شمار**

شاد و خاطر و قادر باشد **شمار** آن نیازمند کرد **شمار** **شمار**

شاد و خاطر و قادر باشد **شمار** آن نیازمند کرد **شمار** **شمار**

میرک دیدم دو هفت ماهه رو پیا رو سلب کردم درازگاه
 بمبندم در او و عجب که ششم چه نامی ای بت گفتا کرم را
 بنجار بار کونه و زو نام من طلب و بعضی دیگر گفته اند که تمام
 کلامیت موزون که بطریق اشارت دلالت کند بر بی
 از اسما بر وجهی که صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم از ان کلام
 بآن قسم اشغال تواند نمود بشرط آنکه ان دلالت مقصود با
 باشد و گفته اند که اشتراط وزن درین تعریف بنا بر اصطلاح
 و اعتبار اعم و اغلب است و الاجرایان این اسلوب خانکه
 در نظم شایع است در شیرین سخن بلکه واقع است **الفن**
 این صنعت هاست که معنی الا انکه بطریق سوال گویند
 و عجز از ایتیان گویند **شال** من کوم در صفت انبشتری
بت چیتا شکل آسمان کردار آفتاب اندر گرفته

قرار دیدس آفتاب ناسار دیدس آسمان بادوا
 نعمت و محبت است آمارش آسمان را چنین بود آفتاب
 که خورد ز نیخا ر اعدا گاه اجبار او بد ز نیخا ر اعدا
 کار ناست بی تیره کاشف کار ناست بی کشتا
 زو یکی را اشارتست به بحث زو یکم اشارتست بد
 عاشق زارنی و سکر او زرد و چشمه لبان عاشق زار
 زرد شد ناچسین شربت عشق حقه شد ناشید
 فرقت یار هست لغو زار میان صنم هست کو حکم
 از دمان نگار نیست بار جو مار حلقه زده و اندر و مهره جو
 مان و بعضی گفته اند که **عنه** کلامیت شریا لظنم که دلا
 ردات خیزی بدکار احوال و صفات مخصوص ان است
 بشرط آنکه مجموع آن احوال و صفات مخصوص ان است

هر چند هر یک از آنها در عمران ذات یافت شود موصوفه
بنوالمستان وغیره باشد **التصنیع** این صنعت چنانست
که شاعر مصرعی یا مثنوی یا دو بیت یا زیاده از آن کسی دیگر را در
میان شعر خویش پارچه بجا کجایی که سخت لائق بود پس
مثل و عاریت ز بسیل سرقه و این بیت سگانه باید که
مشهور بود باید و اشارتی باشد چنانکه شنوندگان را تمت
و ریت سرقه **نقده مثال** از شعر ماری من گویم **بیت**
نموده تیغ تو آتش و کلمه ملک : چنین نماید شمشیر خروار
آمار **سال** انوری گوید **بیت** لائق شعر خود از شعر مغربی
دو بیت : شاید از ضمین کنم گو هست **ضمین صواب** :
اندین مدت که بودم ز دید تو فرود : جفت بودم با شتر
با کباب و بارباب : بود اشکم چون شراب لعل درین

قبح : ناله چون زهر رباب دل بر آتش چون کباب
الاعراق فی العصفه این صنعت چنان باشد که در سپه
یا شاعر دو وصف چیزی مبالغت نماید و باقصی الغایه
برساند **مثال** از شعر پارسی در زبان مردمانست که چون گو
کسی مبالغت نمایند گویند فلان هیچ کس است
و ازین چیزی کم **مثال** ای یک دروغ این نام بر تو **مثال**
دیگر منجیک گوید **بیت** بدان کبی که دو وصف کرد در برابر
: فراخ باز هند کام اردو مای قتل : چاچی بر با کجا
سپارارد : ز روی مرد مبرز بنوک بجان خال **سال**
دیگر عنصری گوید **بیت** کر حلقه ربانند به نیره تو بنیزه : خال
از رخ زنجی بر بانی شب مید **سال** دیگر رود کی گوید **بیت**
بیر از چشم ناپنا سپیدی پاک بردارد : که فی اوین

پارارده ناپنا حسب دارو مثال دیگر عصاره می گوید پت
 صواب کرد که سد اکر حد و جهان یکا به ایزد او
 بی نظیر و هم سال و کره هر دو بخشیدنی بود خطا
 امید بین نمائندی باز در متعال مثال دیگر شاعر گوید پت
 از خم نهر دور لغ غبر بوبت از رده هسی شود گل خود
 رویت ز انکشت مناسای مردمان در کویت پت
 که نشان مبان در رویت **جمع و التفریق** این صنعت
 شش گونه بود جمع شها تفریق شها تقسیم شها جمع با تفریق
 جمع با تقسیم جمع با تفریق و تقسیم جمع این صنعت
 چنان باشد که شاعر دو چیز یا زیادت را در یک صفت
 جمع کند و این صفت را جامع خوانند و این صفت
 حا بود که مظهر بود و رو بود که مضمون بود مثال از شاعر

ازاد

قری گوید پت اسمان بر تو عاشق است چو من
 احرام سچوش مسیت قرار درین پت اسمان از شاعر
 بواسطه عشق در صفت پتاری جمع کرده است و پتاری
 جامع است مثال دیگر هم او گوید پت ماهه کا بهی چوری
 یار من است که چو من کور پشت و زردوزار در مصرع
 اول شاعر جمع کرده است میان ماه و روی مشوق در
 نیکوئی و نیکوئی جامعست و مضمون زیرا که ذکر اوصاف
 در مصرع دوم جمع کرده است میان ماه و نوش در کو
 پستی و زردی و زاری و این اوصاف جامعند و مضمون
تفریق شها این صفت چنان باشد که شاعر پت
 میان دو چیز یا زیاده جدا می افکند بی آنکه جمع کرده باشد
 مثال از شاعر پتاری شاعر گوید پت ارجون بوی اس

نیسانی: **زنگبار** در نیسانی: او نیز هم از اول پی حجاب
افند است میان ابرو و مسح پس شرح داده است
تقیمت این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز را
یا بیشتر دو بیت بخش کند و ترتیب آن بر یک قاعده
نگاه دارد **مثال** از شعر پارسی شاعر گوید **بیت** رخا
و عارض و زلفین آن بت دلبر: یکی گلست دویم سون
سیم نبر: و این قصین تا آخر زمین ترتیب است شعرای
پارسی صنعت **تقیمت** چنین کنند که تا آخر قصیده آن صنعت
تقیمت مخوط بود **حسب التفریق** این صنعت چنان باشد
که شاعر دو چیز را **حسب** کند و تشبیه یک چیز یا میان
ایشان جدائی افندد و صفت **مشاعر** **مثال** شاعر
گوید **بیت** من و تو هر دو چون گل زردیم: چون

از کتاب

از رنگ و بو از بوی: درین بیت **حمله** که در است میان
خوش و معشوق و بودن از گل و تفریق کرده است
بر یک و بوی **حسب التقیمت** این صنعت چنان باشد
که شاعر بیت نخست چیز را ایک معنی جمع کند
پس قمت کند **مثال** از شعر پارسی عنصر می گوید **بیت**
دو چیز از هر کاش می دو چیز ده: علوم ادرجات
بخور احکام: درین حرکات مسح جمع کرده است
میان دو چیز در دادن مطلق پس قمت کرده است
دادن شمار **حسب التقیمت** جمع هر سه حال بس است
و من هیچ نظم ندیدم که این همه سه حال را جمع بود
مگر شعری که دو بیت پارسی گفته و آن دو بیت است
بیت آنکه ترا سب کردند و ترا نیز: بندی کرد

نی پدید که پنهان : بندوار این است و بند من از غم :
بند تو بر پامی و بند بندت بر جان : در این بند سخت
جمع کرده است شاعر میان معشوق و میان خویش
ببند کرده شدن بازان بند کرده شدن را تعلق کرده
ببندانی و پنهانی باز در پت دویم تقسیم کرده است
که بندی چگونه است و بر کجاست **تفسیر بحلی** و **بحلی**
تفسیر بحلی چنان باشد که شاعر لفظی بگوید مبهم چنانکه
تفسیر محتاج بود پس وقت تفسیر کردن همان لفظ را
باز آورد و تفسیر کند **مثال** از شعر پارسی عنصری گوید **ت**
یا بندد یاکشاید استامد یاد به : تا جهان بر پای
باشد شاعر این یاد کار : آنچه بتباند ولایت
آنچه بهد خواسته : و آنچه بندد پامی دشمن آنچه پیش

حصار **تفسیر** **نسخه** خان باشد که الفاظ مبهم را که بعضی محتاج
باشد وقت تفسیر کردن باز آورده نشود و پوشیده
گذاشته **آیه** **مثال** از شعر پارسی عنصری گوید **ت**
همه فام کسین کمر و رخاش مرد : دل خنک حوی
میج نبرد : همی تو خند و همی تا خند : همی خوش
همی ساحتند : **مثال** دیگر **ت** عیده گوید **ت** چنانکه
کناری جو تو دگر نبود : چو من صبور و چو من زار و خوار
بر نانی : ترا و من رهی و خواجه را کسی کجبان : بجز
صبر و سخاوت ندین همت **فی المثل** **زل** این صفت
چنان باشد که در پیر یا شاعر در پیر یا در لفظی از کلام
لفظ یک حرف را که اعراب بکردانی سخن از مدح بگوید
شود **مثال** از شعر پارسی فلان پیوسته در کارزارات

کردن بشرای کارزار بسکون خوانی و صفت
شجاعت است و سخن مدح بود و اگر کبسه کوئی و صفت
حال بد بود و سخن ذم کرد **مثال** از شعر فارسی **مصرع** سخن
هر سر را کند تا جدار **در** مصرع اگر جسم تاجدار را
بسکون کوئی مدح سخن باشد و اگر کبسه کوئی ذم سخن
کرد **الف** فرقت میان رد و ردیف و رد
الفی یا وومی یا یانی باشد که پیش از حرف روی آید
چون یار و ناز و نور و سرور و لغز و اسیر و استن
این بعلت سلق و تعلم قافیت دارد و ردیف کلمه باشد
بیشتر که بعد از حرف روی آید در شعر فارسی و این شعر را
اهل این صنعت **مردف** خوانند و تا زمان رادویف
نیت مگر کسی از محدثان بکلف **مثال** از شعر فارسی

من یوم

من کویم **مبت** ما را بجهت عیش همیا کند همی **اسباب**
صد نشاط همیا کند همی **مثال** هم من کویم **مبت** نظام
حال زمانه قوام کار جهان **تمام** کشت با قبال شیدا
جهان **مثال** دیگر معرزی گوید **بهمی** ای شاه زمین بر جهان
داری سخت **است** است عدو تا تو جهان دار
سخت **حمده** سسکاری و کران داری **حش**
پیری تو بدانش و جوان داری **نخت** **لفظ** دار
درین دو بیت حاجب است و لفظ سخت و سخت غیره
قافیت بود **امسند** این صنعت چنان باشد که شاعر
مت را آغاز کند با لفظی که مردم پیدا کنند که
جو است پس است در آن کند و بمدح باز آید **مثال**
شاعر گوید **مبت** از نیز نخواهم که ببانند بجهان **میر**

خوادم که بنام بجهان در ارا: و نزدیک من است
که این طریق نیک نیست **الكلام جامع** این صنعت چنان
باشد که شاعریات خویش را بوعظت و حکمت و حکایت
روزگار بگذارد **مثال** ابو نصر ساوی گوید **پت** بر خرد خویش
برستم شوان کرد: خویشتن خویش درم شوان کرد
دانش و آزادگی و دین و مروت این همه خادم درم شوان
قانع بپوشین و آنچه مانی پسند: کارادی و بندگی هم
شوان کرد **مثال** کمالی گوید **پت** ز بس سپیدی کاروان
بامن کرد: سیاه عارض من رنگ روزگار گرفت
سوار بود جوانی شتاب کرد و برفت: زگر در گرفت
عارضم عیار گرفت **مثال** مسعود سعد گوید **پت**
تبارک الله ازین بحث و زندگانی من: که تا نیرم

انزان

زندان بود مرا خانه: چو شانه شد حکم شایخ شایخ از آن
حسرت: جو موی دیدم سپید در شانه **بدیع** این صنعت را از آن
پایان و معنی چنین شرح کرده اند که معانی بدیع باشد
بالمفاط خوب نظم کرده و از تکلف و تعسف نگاه داشته
شده و من میگویم که این از جمله صنعتها نیست بلکه
خود سخن فصلا و عفت است و در هر دو نظم چنین میاید و هر چه
بدینگونه میاشد سخن عوام باشد و آنچه سخن را نشاید آن
مثالی چند از آنچه در مادرت خویش آورده اند اینجا میآید
تا نمودار بود **مثال** همی بگشتی تا آدمی غماند **سبحان**
همی بدادی تا آدمی غماند **فقیر** **مثال** منطقی گوید **پت**
بنده دستم که برد از نسراق: از همه تن یاردم بود
مثال دیگر عصبه می گوید **پت** تو انشاهی که اندر

در غیب : جهود و کبر و ترسا و مسلمان : همی گویند
 در تسبیح و تحلیل و : که یارب عاقبت محمود کردن **تعب**
 این صنعت چنان باشد که ساعتی از چیزی شکی نیست
مثال عنصری گوید در صفت زلف **بت** نیستی دیوانه برایش
 چرا غلطی نمی : نیستی پروانه کرد شمع چون جولان کنی :
مثال من گویم **بت** من چه دارم نمونی آب در دین
 مقیم : کرد داری چاه دایم در نندان ای **پس حسن التعلیل**
 این صنعت چنان باشد که شاعر دو بیت دو وصف **را** یاد
 یکی دیگری و غرض او یاد کردن آن دو وصف بود اما بدین
 اسلوب یاد کند **مثال** عنصری گوید **بت** زهر انگی می
 کرد ابر بنی سبسی : همی بخندد برابر لاله در گلزار : درین **بت**
 علت را خندیدن لاله و گل ساخته است **در بیان**
 الفاعلی

الفاعلی که در زبان اصل این صنعت **امشاده است**
 مدح و مدح و مدحت او میرا خوانند و بجز و بجز آن
 خوانند **تنبه** صفت حال معشوق و حال خویش در عشق
 او کفتر باشد **منوع** مبنی را گویند که در هر دو مصرع **فت**
 نباشد **ترجع** پارسی ترجع نعمت کرد این سندن بود
 ترجع شعر را گویند که خانه خانه گفته شود و هر خانه را **فغ**
 دیگر گویند و بیت احسن این خانه با سخت **تسه** نیک **بت**
 که نه بر قافیه خانه ما باشد بگویند و این **بت** اگر در هر خانه **کرا**
 باید بعینه ترجع بود و اگر تغییر نبرد **کتب** است و غالباً گریه
 بیشتر در مرثی یا بار آرد **کف** باز گونه کردن بود و در شعر **خنین**
 آمده است **بت** سفری کردم و وقتی بهری : بهری **کرم**
 وقتی سفری : سمری کشم از روی **بجان** : بجان **کشم**

صحت در بیت او است که در مصرع اول و دوم

از وی بجهان : پسری آمد و غبار بر من : بر من آمد غنا
 پسری : دیگر عاشق چون من نبود : نبود چون من عاشق دیگری
مثال دیگر بیت سنکین دلکی دارم دلکی سنکین : خدین
 چشم جورت : جورت چه چشم خدین : ما ما صما حورا :
 حورا صما ما : جوین بود سیکو : نیکو نبود جوین **مرد در پارس**
 کرد اندین بود و شعرا دور پستی را خوانند که هر طرف
 که آغاز کنی بتوان خواند **مثال** دایره کشیده و این مصرع
 باین طریق در آن نویسند **مصرع** بخاریا : رخان من
 بدین زودی : چرا کردی **مکر** شعر **عشیر** را گویند که هر
 که از یک بیت لفظی مگویند در پستی دیگر برابر او هم آن
 لفظ را باز مگویند **مثال** از شعر ماری **ب** باران قطره قطره
 همی بارم ابروار : سرد و خنجره خیره ازین چشم اشبا

زان

زان قطره قطره هسته باران شده محبس : زان خیره
 خیره حسینه دل من رنج بر یار : و بعضی گفته اند که مکر
 آن بود که لفظ قافیت دار و پان گویند **مثال** از شعر
 پاری **ب** زهی محنته ملک تو خطا خطا :
 مواضع صدر تو صواب صواب **مناظر** در سر نظم **الفا**
 گویند که بکفن و نوشتن مشکل بود **مثال** از شعر ماری خواب
 تو تجارت کنی **ارجح** شعر یا حطبه یا نامدی اندیشه اش کز
 بود و اینرا **بجه** نیز خوانند **دوبه** اندیشه باشد گویند فلان
 شعر بریت گویند به بدیت یعنی باندیشه گویند **ب** شب
جوانت در لغت بزرگ و قوی شدن است و شعر **اشعرا**
 گویند که الفاظ آن و کتیش محکم و قوی باشد چنانکه در قصاید
 استاد است و طریق قصیده و قطعه طویل است و آن

شعر که الفاظ بر کسب آن قوی محکم باشد جزل میگویند و کلمه
 که آفت حبه الت تعف است **سند** در لغت زرم **نشد**
 و شعر اشعری را گویند که در الفاظ آن نازکی باشد و پر
 ان دوان و خوش آید و مطبوع باشد و گفته اند
 سلامت و کاکت است و سلس شعر را گویند که روان بود
سلس مشع شعر باشد که آسان نماید اما مثل آن دشوار
 توان گفت و ابو فواس تجری را از این جنس بسیار است
 و در پارسی فسنخی را و من بر لفظ فرخی تمام کردم



کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سردرود

این شعر در کتابخانه
 خاندان سردرود
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت
 ۱۳۱۲



